



روزانه ها ...



پیوندها

قلم ها



خانه



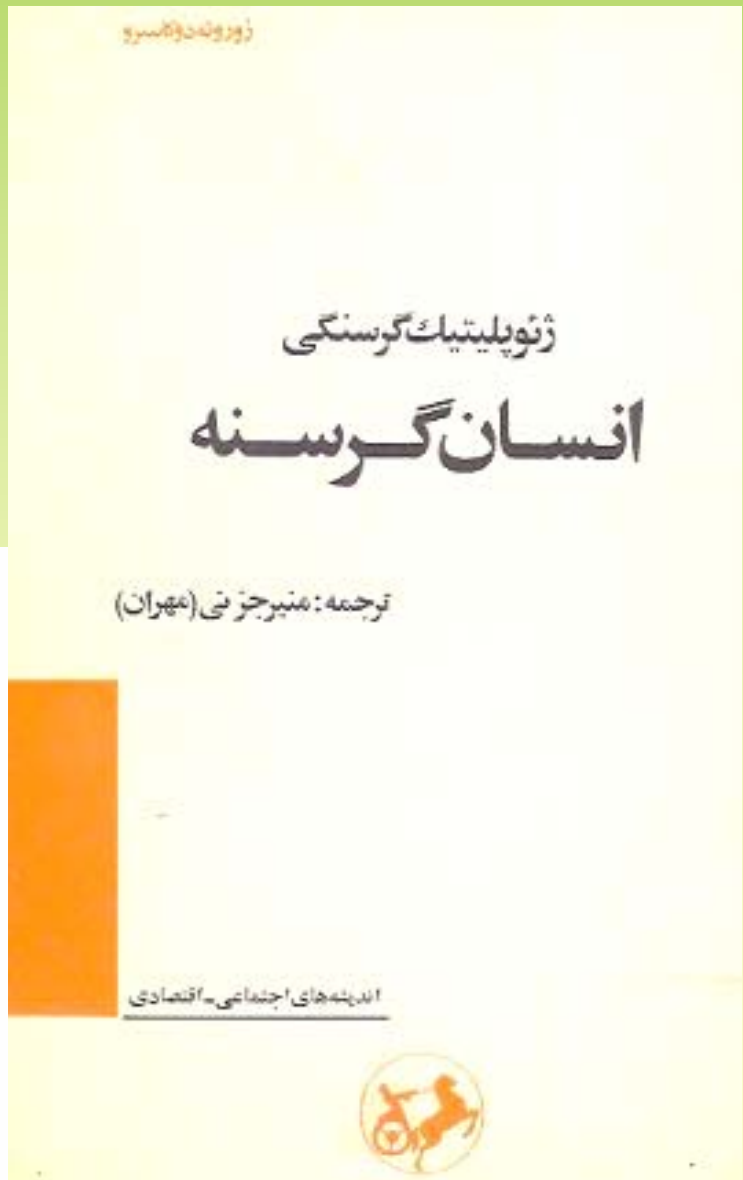
آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد: تنها برای خواندن ست و ...



آراد (م.) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

452

ژوزوئه دو کاسترو (با برگردانی: منیر جزنی): «تابو» ی گرسنگی



ژوزوئه دو کاسترو
 انسان گرسنه (ژئوپلیتیک گرسنگی)
 Géopolitique de la faim
 ترجمه: منیر جزنی (مهران)
 چاپ اول: ۱۳۴۱ - چاپ دوم: ۱۳۴۶؛ دانشگاه تهران
 چاپ سوم: ۱۳۵۷ - چاپ چهارم: ۱۳۵۳ - چاپ پنجم: ۱۳۵۴
 چاپ ششم: ۲۵۳۶
 چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
 شماره ثبت کتابخانه ملی: ۱۱۴-۳۶/۱/۳۱
 حق چاپ محفوظ است.

ژوزوئه دوکاسترو، شخصیتی است از آمریکای لاتین اما بسر خورده‌ار از حیثیت و اعتباری جهانی. ادبه سال ۱۹۵۸ در نساجیه ریسیف (برزیل) به دنیا آمد و در ماه سپتامبر همان (۱۹۷۳) در شهر پاریس درگذشت. ژوزوئه دوکاسترو از دانشگاه ریودوژانیرو در رشته های پزشکی و فلسفه درجه دکتر گرفته است. اما درازده دانشگاه دیگری هم که در پنج قاره جهان گسترده‌اند به او عنوان دکترای افتخاری داده‌اند. ژوزوئه دوکاسترو که بنیانگذار انستیتوی تغذیه برزیل بود به سال ۱۹۵۳ به مقام ریاست شورای اجرایی سازمان خواروبار و کشاورزی سازمان ملل متحد برگزیده شد و سال بعد آکادمی علوم سیاسی ایالات متحده آمریکا او را برنده جایزه فرانکلین روزولت اعلام کرد و به سال ۱۹۵۴ نیز جایزه شورای جهانی صلح به وی اعطا شد. پس از کودتای نظامی ۱۹۶۴ برزیل، او کشور فرانسه را برای اقامت برگزید و در دانشگاه پاریس به تدریس پرداخت. در ضمن مرکز «بین‌المللی توسعه» و آکادمی علمی بین‌المللی برای حمایت از زندگی و محیط زیست و بیوبلیتیک را بنیان نهاد.

کتاب انسان گرسنه یا ژئوپلیتیک گرسنگی که نخستین بار به سال ۱۹۵۵ تشریفات درباره وحشت انگیزترین مصیبت بشری که همانا گرسنگیست و جدان جهان را بیدار کرد. این اثر در شکل برداشت و بینشی بسکلی تازه و نوین نسبت به مسئله گرسنگی و کم‌رشدی نقشی نمایان ایفا کرده است. و در واقع برای نخستین بار بهره‌وری از پایه‌ها و مبانی جغرافیایی و بوم‌شناسی از پدیده پیچیده کم‌غذایی که تا آن زمان سخت بد شناخته شده بود پرده بر گرفت.

بیست سال پس از انتشار (این اثر تا کنون به بیست و شش زبان ترجمه شده است.) نویسنده تمام هم‌می‌گیرد که با توجه به پیشرفت‌های کنونی علم و با توجه به اوضاع سیاسی جهان در کار خود یک تجدید نظر کلی کند و

مسئولیتی به آن بیفزاید. و بدینسان این کتاب نئوسیاک باسیمای یک اثر نو، واقعیت مسئله گرسنگی را در زمان حاضر مورد بررسی قرار می‌دهد.

بدینقرار کتابی که در دست دارید یک انسان گرسنه نوین است.



کتابخانه انتشارات خواروبار

تهران، مدی شمالی، ۲۳۵

بها: ۳۲۵ ریال

صفحه	
۶۸	فصل دوم: انواع گرسنگی
۷۳	ماشین انسانی
۷۴	گرسنگیهای منحنی
۷۸	گرسنگی پروتئینی
۸۴	گرسنگی مواد معدنی
۹۴	گرسنگی وینامینها
۱۱۱	جسم و جان انسان گرسنه

بخش دوم: توزیع ناحیه‌ای گرسنگی

۱۳۰	فصل سوم: گرسنگی در قاره جدید
۱۳۱	ورشکستگی اللواتو
۱۳۴	نصیر امریکای جنوبی
۱۵۶	نونه برزیل: برخورد میان صنعت و کشاورزی
۱۷۴	مدیرانه امریکایی
۱۸۴	آنتیبا یا گردنبندی از زمرد
۱۸۹	انجسار گویا
۱۹۸	عناق گرسنگی امریکای انگلیسی
۴۰۰	تاکامی انگلیسیا در هند غربی
۴۰۷	پورتوریکو یا هتک کنتک امریکا
۴۱۳	جنوب قدیمی: چشم‌انداز ناقصا

۴۴۱	فصل چهارم: گرسنگی در آسیای کهن
۴۴۳	چهل قرن کشاورزی
۴۴۸	سفره فقیر تبست
۴۶۷	پیداری چین نو
۴۸۲	هند کهن
۴۹۶	گرسنگی، بازمانده‌ی از قرون وسطی
۴۰۱	اوهام درباره استقلال
۴۰۷	برنامه کشاورزی فشرده
۴۱۲	گرسنگی، سلاح جنگ
۴۱۶	پیدایش یک قدرت بزرگ تازه
۴۲۴	خاک و خون
۴۳۴	فصل پنجم: گرسنگی در قاره سیاه
۴۳۵	افریقا از نظر سوق‌الجیشی
۴۴۱	هه‌گیری گرسنگی در افریقای سید

صفحه	
۹	پیشگفتاری از مترجم
۱۳	پیشگفتار چاپ انگلیسی
۱۷	پیشگفتار چاپ امریکا
۴۰	پیشگفتار چاپ فرانسه
۴۵	پیشگفتار نویسنده کتاب

بخش یکم: پدیده جهانی گرسنگی

۴۶	فصل یکم: «تابو» ی گرسنگی
۴۹	استنباطها و پشداوریهای تمدن باختر
۴۰	گرسنگی و امپریالیسم اقتصادی
۴۳	جهان و انقلاب اجتماعی
۴۵	تجاوز نسبت به «تابو»
۴۸	تمدن متخصصان
۴۹	«فراوانی و برکت» یا «پستی و لثامت» طبیعت
۵۴	مترسک «مالتوسی»
۵۸	دنیا را آب فراگرفته است
۶۰	گرسنگی و فرسایش قدرت انسانی
۶۴	انسان مافوق اجزای
۶۵	گرسنگی، پلایر که ساخته خود انسان است
۶۶	گرسنگی، علت تراکم جمعیت
۶۷	پیروزی بر گرسنگی

صفحه

۴۴۵	ره پهای استعمار در افریقای سیاه
۴۵۳	شرایط اقلیمی، یک بهانه بی‌بایه
۴۶۱	فصل ششم: اروپای گرسنه
۴۶۷	سالهای قاطع ۱۹۳۸-۱۹۴۰
۴۸۰	اروپا، اردوگاه گسار اجباری
۴۸۷	گرسنگی، میراث نازیسم
۴۰۱	گرسنگی و سوسیالیسم

بخش سوم: یک جهان بدون گرسنگی

۴۰۴	فصل هفتم: مبارزه با گرسنگی
۴۰۶	همکاری طبیعت
۴۱۱	همکاری علم یا مداخله بیجای علم؟
۴۲۳	علم
۴۴۴	فصل هشتم: جغرافیای فرارانی
۴۳۶	راهی به سوی فرارانی
۴۴۱	وهابی از قید استعمار و دوجانبه‌شدن منافع اقتصادی
۴۴۳	بهران بولوزیکسی و بحران سیاسی
۴۴۸	شرایط یک سیاست نو
۴۵۱	یادداشتی از مترجم

گرسنگی يك نوع زخم و درد اجتماعی است که به دست خود انسان ایجاد شده است؟ این است موضوع حساس و خطرناکی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته: موضوعی که به خاطر برخورد داشتن با مسائل سیاسی و اجتماعی آن اندازه حساس و خطرناک گشته که تا امروز در عالم تمدن همانند يك «تابو» دست نخورده مانده است و بحث درباره آن اگر امری ممنوع تلقی نشده باشد اما لااقل مَرَحش برای مردم مجاز نیست.

و به این ترتیب مسأله گرسنگی مانند آلت تناسلی به يك موضوع شرم‌آور تبدیل شده است، موضوعی منافی عفت و نزاکت و در نتیجه ناشایست برای جلب هرگونه اشاره و کنایه و توجه.

تردید نیست که در همان اعصار باستانی «بوده» تأیید کرده است که: «گرسنگی و عشق هسته اصلی همه تاریخ بشری را به وجود می‌آورند» و در این اواخر نیز «شیلر»^۲ نوشته است: «گرسنگی و عشق دنیا را اداره می‌کنند» اما درباره پدیده گرسنگی و تظاهرات مختلف آن تاکنون جز نوشته‌های ناچیزی در دست نیست و از مقایسه تعداد مختصر کتابهایی که درباره این مطلب نوشته شده‌اند با تعداد کتابها و مقالاتی که درباره مطالب اجتماعی به مراتب کم اهمیت‌تر نگارش یافته‌اند به نتیجه‌ای زننده و شگفت‌آور می‌رسیم.

و اما دلایل عینی فرهنگ و تمدن ما برای احتراز از برخورد با مسأله گرسنگی و احتراز از تعمق درباره آن چیست؟ تمق نسبتاً درباره سیمای خارجی این امر که صرفاً يك نوع احساس است - احساسی که به هر حال نیروی محرکه همه نهضت‌های بشری به‌شمار می‌آید - بلکه تفکر و اندیشه درباره تظاهر وسیعتر آن که همانا يك مصیبت بزرگ جهانی است، جالب است که درباره این صورت اخیر سکوت باز هم عمیق‌تر و سنگین‌تر است و هنگامی که مورد حطی و گرسنگی را با بلا و مصیبت‌های دیگر جهان مانند جنگ و بیماری‌های همه‌گیر مقایسه می‌کنیم این نکته بیشتر آشکار و برجسته می‌گردد و بهتر ثابت می‌شود که بطور قطع و یقین گرسنگی مصیبتی است که درباره آن کمتر از همه مصایب دیگر سخن گفته شده است و علل و نتایج آن تقریباً نامشکوف و تاریک مانده‌اند، در مقابل هر بار که مسائل مربوط به

Schiller -۲

فصل یکم

«تابو» ای گرسنگی

تاریخ بشریت از همان آغاز تاریخ مبارزاتی است که انسان در راه به دست آوردن معاش روزانه انجام داده است، از این رو اگر بخواهیم ادعا کنیم و این ادعا را به ثبوت برسانیم که انسان - این به اصطلاح اشرف مخلوقات و موجودی که با نیروهای طبیعت اینهمه مستیزه کرده و سرانجام تسلط و فرمانروایی بر آنها را به دست آورده - هنوز در راه مبارزه برای تأمین معاش خویش به پیروزی قطعی نرسیده است به‌کاری بس دشوار دست زده‌ایم. اما برای اثبات این واقعیت عجیب کافی است بگوییم پس از جدالهایی که دوران دراز آنها به چندصد هزار سال می‌رسد و به موجب بررسی‌های علمی، هنوز در حدود دو سوم از سکنه جهان در حال گرسنگی مدامی بسر می‌برند و در حدود يك میلیارد و نیم از افراد انسانی برای نجات از چنگال این وحشتناکترین بلاي اجتماعی معاش کافی به دست نمی‌آورند.

اما آیا مصیبت گرسنگی يك پدیده طبیعی و پیوند یافته با زندگی است و حتی مانند مرگ يك حادثه اجتناب‌ناپذیر است؟ و یا اینکه

۱ - Tabou در زبان مردم پلیزی کلمه تبو متضاد «نوا» است. مقصود از نوا هر کس و هر چیزی است که دست زدن و استعمالش مجاز باشد. موجودات و اشیای وجود دارند که در اصل تبو هستند مانند روحانیون، جانوران و اجساد مردگان، اما اشیاء و اشخاص دیگری یافت می‌شوند که ممکن است بر حسب اراة صاحبشان به صورت تبو درآیند، یعنی نزدیکی و استفاده از آنها ممنوع گردد. در زبان فارسی برای «تابو» معادل یافت نشد. م.

گرسنگی و کمبود مواد غذایی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، بیش از هزار بار مسائل مربوط به جنگ را مورد مطالعه قرار داده‌اند و معجزه چنانکه با اتکاء به شواهد و واقعیت‌های مختلف در سرتاسر این کتاب ثابت خواهیم کرد زیانهای ناشی از گرسنگی و کمبود مواد غذایی به مراتب سنگینتر و وسیعتر از خسارات ناشی از جنگها و بیماری‌های همه‌گیر است. این زیانها و خسارات نسبتاً از لحاظ کمیت سنگینترند بلکه از نظر نتایج بیولوژیکی نیز به مراتب شدیدتر می‌باشند. در قرن گذشته «واسر»^۳ توجه عموم را به این نکته جلب کرد که زیانهای وارده بر نفوس انسانی بر اثر جنگ یا به‌عنوان مثال بر اثر بیماری طاعون معمولاً در يك فرصت ده‌ساله جبران می‌شود در حالی که به دنبال قحطی‌های بزرگ آنها که جان بدن می‌برند تا پایان عمر علیل و ناتوان می‌مانند.

پرویم برای رفع هرگونه شبهه و تردید و برای اینکه مسأله تقدم گرسنگی را بر کلیه عوامل نابودکننده افراد بشری مسأله‌ای غیرقابل بحث سازیم کافی است به يك واقعیت مسلم که در همهجا مورد تأیید است اتکاء کنیم و یادآور شویم که گرسنگی اصلی‌ترین و واقعی‌ترین علل ایجاد جنگ و مؤثرترین وسیله پیدایش زمینه مساعد برای بروز بیماری‌های همه‌گیر است.^۴

گرسنگی و قحطی و کمبود مواد غذایی بدون تردید بارآورترین بذره‌های مصایب و آفات و بلاهای عظیم هستند و با اینحال تمدن ما همواره کوشیده است در برابر این حقیقت باز چشم ببندد و با این واقعیت غم‌انگیز روبرو نشود.

از جنگ همواره با صدای رسا سخن گفته‌اند و درباره فضیلت‌های زبده و پیروز آن سرودها و حماسه‌ها ساخته‌اند زیرا تمدن ما پیوسته میان جنگ‌طلبان و سوداگران در نوسان بوده است حتی تلاشها کرده‌اند تا شاید در پرتو نظریه‌های علمی لزوم جنگ را ثابت کنند و آن را با يك قانون به اصطلاح طبیعی بیولوژیکی منطبق بدانند در حالیکه برعکس گرسنگی را همیشه فقط احساس می‌دانستند، احساسی که چون عالم شناخت و دانش با يك نوع تحقیر آشکار درهایش را به‌روی آن

بسته است پس هرگز انعکاساتش نباید از ماورای ضمیمه نینسه‌شمار تجاوز کند.

استنباطها و پیشداوری‌های تمدن یاختر

این توطئه سکوت علیه پدیده گرسنگی را عوامل مختلفی برانگیخته‌اند و تصریح کرده‌اند که نخستین آنها از يك اصل اخلاقی سرچشمه می‌گیرد. پدیده گرسنگی (گرسنگی غذایی و گرسنگی جنسی) از آنجا که يك غریزه ابتدایی است برای فرهنگ عقلائی ما، فرهنگی که جویای حلقه عقل بر غرایز است از مسائل زننده بشمار می‌آید. فرهنگ ما از آنجا که غریزه را امری حیوانی می‌داند و تنها عقل را يك عامل اجتماعی می‌پندارد می‌کوشد تا بر حسب اسلوب و روشی منظم توانایی خلافة غرایز را نفی کند و آنها را نیروی پست و قابل تحقیر بشمار آورد. گوا اینکه در این کوشش توفیقی به دست نیاورد.

پس از پایان قرن هجدهم تمدن و فرهنگ غربی به وسیله فلاسفه زمانگرا و مؤلفین دائرةالعارف از انسان و روشن و رفتار او در جهان تصویری به‌وجود آورد که تقریباً بشر را در مقام فرشتگان و ملائک قرار می‌داد و او را به‌صورت موجودی مجسم می‌کرد که از مراحل آدمخواری بدوی با پروبال فرهنگ و تربیت تا بی‌آلایشترین مراحل معنوی اوج گرفته است و از هرگونه حرص و تحریک حیوانی مبری گشته است و یا تقریباً چنین مصونیتی به دست آورده است. اما در حقیقت هر بار که یکی از لاف‌زنان قرن نوزدهم یا قرن خوشبینی در ادعایش تکامل انسانیت و صعود باشکوه آن را در قلمرو اندیشه پاک مورد تجلیل قرار می‌داد باز در اعماق وجود خودش نیش سخنی گرسنگی و میل جنسی را که تظاهرات نهایی حیوانیت هستند به‌خوبی احساس می‌کرد. با اینحال این آرمانگرایان عالم فرهنگ و تربیت می‌اندیشیدند که مسلط شدن بر این امیال طبیعی از راه پنهان کردن، سرکوب کردن و خاموش کردن آنها امری ساده و آسان است، و آنگاه تاکتیک تمدن اروپا را بر اساس نادیده گرفتن مسائل دور از نزاکت قرار دادند و چنانکه «اشنتان تزوایگه» می‌گوید در طی يك قرن دراز و نفرت‌بار، این توطئه پست و زبون سکوت اخلاقی بر سراسر

منهدم کننده بود - از قبیل کشت انحصاری و مالکیت بزرگ - این وسایل اجازه می دادند که مواد اولیه لازم برای صنایع پر رونق و سودآور با نازلترین بها تهیه شوند.

عواملی که دارای طبیعت اقتصادی بودند فجایع نفرت باری را مانند حوادث چین از دیده جهانیان پنهان می داشتند. در چین در تمام طول قرن نوزدهم در حدود صد میلیون نفوس به خاطر یک مشت برنج از گرسنگی جان سپردند و یا در هند در طی سی سال آخر قرن گذشته به همین علت جان بیست میلیون موجود انسانی فدا شد.

ادبیات باختر که با ادراک و طرز تفکر همین فرهنگ پیوند ناگسستنی داشت در حالی که خیره شکوه و ابهت کاذب آن بود به خدمتش کم بسته بود و جهت حفظ سکوتی که هدف آن مغنی نگاهداشتن شرایط واقعی زندگی توده های وسیعی از انسانهای در حال مبارزه با هول و هراس گرسنگی بود در عمل همکاری و شرکت داشت. خیلی نادر بودند نویسندگان دلیری که خود را به خطر انداختند و بر تبوی گرسنگی تجاوز کردند و از روی این جهان زیر زمینی و مخفی گرسنگی و سیه روزی پرده بر گرفتند. در این مورد باید از «کنوت همسون» نویسنده رمان استرالیایی گرسنگی - داستان دقیق و درست احساسات ضدونقیض و درمی که گرسنگی در خاطر نویسنده تولید می کند - یاد کنیم. داستان «پانائیت ایستراتی»^۷ مرد گرسنه ای که در دشتهای روشن رومانی سرگردان است. همچنین باید از «فلکت»^۸ و «الکساندر نوبل»^۹ که گرسنگی وحشتناک مستولی بر سراسر روسیه دچار تشنجات اجتماعی را با مهارت تشریح کرده اند و از «ژرفینک»^{۱۰} که از گرسنگی سیاه و نفرت انگیز حومه های شهر برلن رنج می برده است، از «جان اشتاین بک»^{۱۱} که در کتاب خوشه های خشم داستان غم انگیز زندگی خانواده «جاده را نقل کرده است که در فرزندترین ناحیه غنی ترین کشورهای جهان - کشورهای متحده آمریکا - از گرسنگی جان سپردند یاد کنیم. اما همه این آثار ندامتی بودند که در صحرائی وسیع بی تفاوتی کم شدند و نشنیده ماندند.

علم و صنعت باختر که خود شیفته فتوحات درخشان خویش بر

Felekov -A Panait Istrati -v Knut Hamsun -۷
George Fink -۱۰ Alexandre Nevevov -۸
John Steinback -۱۱

اروپا تسلط داشت تا اینکه روزی يك ناپغه بزرگ این خطا و اشتباه را کشف کرد و با همه سختیها و دشواریها و بهر تقدیر به این سکوت زجر دهنده پایان داد. فروید در مقابل بهت و حیرت ظاهری مقامات علمی و در برابر تعجب و شگفتی طرفداران اخلاق اقرار کرد که مسأله تمایلات جنسی نیرویی است آنچنان مقتدر که در سپنه وجود انسانی تا به آنجا که باطن و ضمیر نامیده می شود رخنه می کند و حتی بر آن تسلط می یابد زیرا! انسان پیش از هر چیز همان تمایل جنسی خویش است. البته این ادعای وفرویده شگفت آور نبود اما جسورانه و خارج از نزاکت می نمود. همه همکاران دانشمند او در وجودشان مبارزه این غریزه های جنسی را مانند يك دسل باز نشده احساس می کردند اما هیچکدام حاضر نبودند حیثیتشان را به خطر اندازند و این دمل را در انتظار عموم باز کنند تا فسادش جاری شود. فروید این دمل را نشتر زد و با اینکه در معرض خصومت و ملامت و تقبیح عموم قرار گرفت به تنهایی این کار دشوار را انجام داد. و از آن پس بحث با صبدای بلند درباره مسائل جنسی ممکن و میسر شد.

گرسنگی و امپریالیسم اقتصادی

درباره تبوی گرسنگی باید گفت علی قوی تر از بهانه های اخلاقی وجود داشتند؛ علی که در قلب منافع اقتصادی اقلیت حاکم و ممتاز ریشه داشتند، همان اقلیتی که برای حذف بررسی پدیده گرسنگی از چشم انداز علم و درک نوین از هیچگونه تلاشی دریغ نداشتند است زیرا آنچه از نظر امپریالیسم اقتصادی و بازرگانی بین المللی اهمیت اساسی داشت - عواملی که به مدت تحت اختیار و اراده این اقلیت بود، اقلیتی که بر اثر عطف سودجویی و نفع پرستی همواره کوف بود - این بود که امر تولید و توزیع و مصرف منحصرأ در جهت منافع مالی آنها انجام شود نه اینکه به عنوان مهمترین مسائل اجتماعی هدفشان بهبود زندگی عمومی باشد. از قرن شانزدهم به بعد، بر اثر گسترش افق جغرافیایی جهان و توسعه اقتصاد مستعمراتی که به دنبال آن پدید آمده بود، تمدن اروپایی زمان به اوج خویش رسیده بود. بنابراین به هیچ قیمتی نمی بایست در بحبوحه شکوه و عظمت ظاهری این تمدن از روی فاجعه نفرت انگیز گرسنگی پرده برگرفت. فاجعه ای که قسمت اعظم آن حاصل استثمار غیر انسانی و استثمار غیر انسانی تر ثروت مستعمره ها با وسایل اقتصادی

و از جمله مصرف شیر بدون چربی را کشف کنند. این داستان بهت آوری که «سرجک درموند» نقل کرده است در حقیقت يك اتهام وحشتناک علیه تمدن غربی ما است. زیرا آشکار می سازد که حتی در اروپا فقط به دنبال يك رنج و مصیبت بی رحمانه ناشی از گرسنگی، علم غرب در صدد برآمد که برای مبارزه با نتایج و عواقب گرسنگی راهها و وسایل کاملتری جستجو کند.

حقیقت اینکه لازم بود دو جنگ عظیم جهانی و يك انقلاب وحشتناک اجتماعی روی دهد - انقلاب شوروی که طی آن هفده میلیون موجود انسانی قربانی شدند و از این عده دوازده میلیون نفر به خاطر گرسنگی و کمبود مواد غذایی جان سپردند - تا تمدن غربی قانع شود که دیگر نمی توان واقعت اجتماعی گرسنگی را از دیده جهانیان پنهان ساخت زیرا در آن زمان این تلاش چنان بود که انگار کسی بخواهد نود خورشید را در پس يك الك پنهان سازد. و به این ترتیب جبر وقایع تبوی گرسنگی را هم شکست داد و سرانجام دانشمندان توانستند. موضوع را خارج از حدود فکر و ذهن مورد مطالعه قرار دهند. بدولتها توصیه شد آثاری تهیه کنند که نشان دهنده وضع واقعی مردمشان باشد و حتی انتشار گزارشها و رساله های مربوط به این مطلب متنوع و تحریم شده مورد تشویق قرار گرفت. امروز اوضاع به گونه ای دیگر است. مسأله مبارزه با گرسنگی از اندیشه های اساسی زمان ما به شمار می آید. تا آنجا که امروز در این باره به اندازه ای آثار و انتشارات وجود دارد که به هنگام مبارزه جهانی علیه گرسنگی - ترتیب یافته به وسیله سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد از سال ۱۹۵۹ - سخن از «جنجال» می رفت. این «جنجال» سودمند با سکوت بیست سال پیش تناقض جالبی دارد.

جهان و انقلاب اجتماعی

علت عمیق يك چنین تغییر ریشه ای اساسی روشها ناشی از آنست که در زمان حاضر دنیا یکی از مراحل انقلابی تاریخ خویش را طی می کند. دو جنگ بزرگ جهانی و انقلابهای روسیه و چین در حقیقت تظاهرات و نشانه هایی از این مرحله انقلاب جهانی می باشند؛ مرحله ای که همانا حمله و یورش نیروهای اجتماعی برای برطرف کردن موانع از سر راه پیشرفتشان می باشد. اگر ما آن اندازه شجاعت داریم که تأیید کنیم

نیروهای طبیعت بود از اینکه می بایست آشکارا اقرار کند که نتوانسته است در زندگی توده های گرسنه و بی چیز بهبودی به وجود آورد احساس ناراحتی می کرد و آنها نیز با این سکوت و تجاهل آگاهانه و یا غیر آگاه شریک جرم همین توطئه بودند.

برای اینکه ثابت کنیم دانشمندان غربی درباره پدیده گرسنگی به صورت واقعی آن در اجتماع و دوران چهاردیواری آزمایشگاههایشان تا چه اندازه غافل و جاهل بودند کافی است که يك واقعه غم انگیز مربوط به سال ۱۹۴۵ را نقل کنیم: نیروهای متفقین که سراسر اروپا را اشغال کرده بودند در مقابل مناظر وحشتناک اردوهای گار قرار گرفتند. دکتر «چک درموند»^{۱۲} کارشناس بزرگ انگلیسی در مسائل تغذیه پنج سال پیش به این مناسبت اقرار کرد: «با وجود پیشرفتهای شگفت انگیز علم تغذیه ... و گو اینکه در زمان ما میلیونها نفوس انسانی در چین و در روسیه و در کشورهای دیگر از گرسنگی تلف شدند - آنوقت ما هیچوجه نمی دانستیم چگونه می توان این محضران گرسنه را باریک به زندگی برگشت داد. و اضافه می کند: «این حقیقت به صورت بارزی نشان می دهد که ما تا چه اندازه نسبت به نژاد انسانی بی توجه و بی علاقه شده ایم.» هنگامی که امیران اردوگاه وحشتزای «برگن بلسن» به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ نجات یافتند سرویسهای پزشکی متفقین و کارمندان فنی صلیب سرخ با هزاران موجود انسانی که در آخرین مرحله بیخوابی بودند روبرو گشتند و چون آنها برای مراقبت از این افراد تعلیمات و اطلاعات لازم را نداشتند بناچار کمکهای پزشکی خود را از راه تجویز داروهای خوراکی و در موارد سخت و دشوار با تزریقهای وریدی آغاز کردند. اما از تمام این تلاشها نتایج تأسف آوری به دست آمد. تزریقها عوارض گرسنگی را تشدید می کردند و غذاها عوارض نامطلوبی به وجود می آوردند.

پزشکان و پزشکیارانی که مأمور نجات این بقایای انسانی از مرگ بودند در برابر عکس العملهای قطعی زندگان با لحظات دشواری روبرو گشتند. قطعی زندگان تصور می کردند که می خواهند با این اقدامات باریک آنها را مانند «نازی»^{۱۳} ما شکنجه دهند. و تنها با گذشت زمان و فدا شدن زندگیمهای بی شمار، دانشمندان توانستند راه تغذیه درست

در دوره‌ای از يك انقلاب جهانی زندگی می‌کنیم باید به دقت روشن کنیم که مفهوم این کلمه «انقلاب» چیست.

در اینجا منظور از انقلاب آن نیست که حکومت‌های موجود سرنگون شوند و قدرت در دست دسته دیگری افتد بلکه هدف، رزق يك دگرگونی کامل، يك استقامت تاریخی و استقرار يك نوع اعتقادات اجتماعی است که با اعتقادات پیشین کمترین وجه اشتراکی ندارند. آنچه را «اورتگا ای گراسه ۱۳» «بحران تاریخی» می‌خواند ما «مرحله انقلابی تاریخ» می‌دانیم. این فیلسوف اسپانیایی بیان می‌کند که روند تاریخ به دو صورت انجام می‌گیرد: یا با تغییرات متوالی اشیاء در جهان ما و یا با تغییرات جهان بطور کلی. در مرحله نخست آنچه واقع می‌شود يك «تکامل» تاریخی است و در مرحله دوم «بحران» یا «انقلاب تاریخی» است. در زمان حاضر ما شاهد فزونی کامل نظام‌های اجتماعی موجود و طریق‌های زندگی آغاز قرن هستیم. و در این دوران بحرانی تاریخ می‌خواهیم از يك عصر اجتماعی به عصر دیگری وارد شویم.

جولین هاکسلی ۱۴ در کتاب زندگی در يك دورانی انقلابی برای مشخص ساختن این دو عصر، اولی را «عصر انسان اقتصادی» و دومی را «عصر انسان اجتماعی» می‌نامد زیرا در حقیقت شدیدترین تناقضی که میان این دو مرحله تاریخی متعلق به يك نسل وجود دارد همانا جایجا شدن منابع حیاتی است. تا وقوع نخستین جنگ جهانی تمدن غربی ما با اقتصاد گرایی افراطی خود چنان از راه علم و فن سرگرم تسلط یافتن بر نیروهای طبیعت بود و چنان تمام توجه و تلاشش را به مسائل بهره‌برداری اقتصادی و ایجاد ثروت معطوف ساخته بود که انسان و عوامل مربوط به او را تقریباً به دست فراموشی مطلق سپرده بود. حال آنکه در دنیای ما، در دنیای پس از جنگ، آنچه همه‌جا به چشم می‌خورد - خواه در منطقه غربی یا کاپیتالیسم، خواه در منطقه شرقی یا سوسیالیسم - همانا تمرکز یافتن توجه نسبت به انسان بیولوژیک یا جوهر اجتماع مادی است و همچنین قائل بودن يك نوع تقدم برای مسائل انسانی نسبت به مسائل خالص اقتصادی. البته منظور این نیست که در این «عصر انسان اجتماعی» مسأله اقتصاد در درجه دوم اهمیت قرار گرفته باشد اما اگر با دقت بیشتری بخواهیم موضوع را توصیف کنیم باید بگوییم

۱۳ - Ortega Y Grasset ۱۴ - Julian Huxley

که امروز اقتصاد را به جهت و سمتی کشیده‌اند که باید آنرا يك عامل مفید و مؤثر برای نیل به زندگی بهتر دانست. در زمان ما دموکراسیها خود را به مسائل مربوط به حمایت و تجدید نظر در ارزش بیولوژیک انسانی سخت مشغول و گرفتار نشان می‌دهند و کشور اتحاد جماهیر شوروی برنامه پنجساله‌اش را بر آنچه «اصل انسان دوستی کمونیست» نامیده می‌شود تطبیق می‌دهد. اقتصاد کنونی تنها عبارت از ایجاد تأسیسات سودآور نیست بلکه عملی است که باید روشهای نوین برای گسترش زندگی بهتر دسته جمعی را بیاموزد و به این ترتیب احساس می‌گردد که در عصر نوین تلاش می‌شود تا طرح نویدبخشی که همانا قراردادن پول در خدمت بشر است - به جای قراردادن بشر در خدمت پول - به موقع اجرا درآید و همچنین کار استفاده از محصولات و تولیدات چنان سازمان گیرد که احتیاجات انسانی و ضروری افراد جامعه برآورده شود و نه اینکه برای ارضای اشتباه سیری‌ناپذیر مؤسسات تولیدکننده همچنان به قتل‌عام احصانان افراد انسانی ادامه داده شود.

این ضریب مشترك - عطف توجه نسبت به انسان و انسانی‌کردن فرهنگ - در دو نظام اقتصادی که اکنون به خاطر کسب برتری در جهان مبارزه می‌کنند - دموکراسیهای غربی و کمونیسم شرقی - به ما ثابت می‌کند که نمی‌توان گفت در حال حاضر دو جهان آشتی‌ناپذیر با هم پیکار می‌کنند بلکه باید گفت که اکنون این دو جنبه، دو قطب مختلف يك جهان را تشکیل می‌دهند: دو قطب اجتماعی با اختلافات و مشخصاتی که در حقیقت فاصله آنها را از فاصله موجود میان دو قطب واقعی زمین بیشتر نمی‌کند. توجه روزافزون انسان نسبت به انسان و تلاش بی‌سببانه برای نیل به زندگی بهتر دسته جمعی در حقیقت هدف مشترکی است که نظام‌های اقتصادی مختلف به سوی آن پیشروی می‌کنند تا بتوانند در رقابت‌های موجود هر چه زودتر به پیروزی قطعی برسند.

تجاوز نسبت به «تابو»

و اما همینکه نسبت به «تابو» یکبار تجاوز شد از آن پس، درباره پدیده گرسنگی يك رشته مطالعات جالب صورت گرفت. در سال ۱۹۲۸، «جامعه ملل» مسأله خواروبار و تغذیه ملت‌ها را در شمار کارهای دائمی‌اش قرارداد و تحت نظارت «سازمان بهداشت»

ناتوانی تشکیلات و سازمان‌های فرهنگی و علمی موجود، سازمان‌هایی که نمی‌توانند اساسی‌ترین احتیاج انسانی یعنی نیازمندی او را به خوراک برطرف سازند.

یکی از موانع بزرگ در راه حل کامل مسأله مربوط به تغذیه ملت‌ها بطور قطع آشنایی ناقص ما به مجموعه قضیه است. قضیه‌ای که در عین حال تظاهر درمی، از علل بیولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی است و قسمت اعظم مطالعات علمی هم چون همیشه به یکی از این سه علل محدود می‌شوند و قضیه را از يك زاویه مورد مطالعه قرار می‌دهند همیشه ناقصند به این معنی که فیزیولوژیست، شیمی‌دان، و اقتصاددان هر کدام در چارچوب محدود تحقیقی خودشان به مسأله می‌پردازند. نتایج مطالعات کارشناسان بطور کلی از سوی مسئولین سیاسی کشورهای جهان از سوی سازمان‌های بین‌المللی است که پذیرفته می‌گردند و انتشار می‌یابند. درحالی که این نظرات چیزی جز يك برداشت انتزاعی مسأله نیست و يك نوع فکری است که بوجه می‌آورند و می‌پذیرند زیرا می‌تواند وجدان اخلاق را راضی کند. اما در واقع مسأله راستین که همانا مسأله‌ای سیاسی است همواره با تردستی و با نوعی حقه‌بازی عینی مطرح نمی‌شود. رویهم تقریباً در همه کشورهای جهان حکومت نماینده يك گروه حاکم و مسلط است و این گروه‌ها هرگز در حل اینگونه مسائل فکری ندارند. حکومت‌ها هرگز نخواسته‌اند به گونه جدی به توسعه «سیاست غذایی» توجه کنند زیرا با ابهام یا به روشنی احساس می‌کنند که از پرداختن به این مسأله نمی‌توانند برای خودشان و یا برای گروهی که نمایندگانش آن هستند انتظار نیکویی داشته باشند. برخی پا فراتر می‌گذارند و «سیاست‌های گرسنگی» کم و بیش منحرف را تعیین می‌کنند. انهدام ذخایر مواد غذایی در بسیاری از کشورهای صنعتی به منظور کمیاب ساختن این خوراکیها و حفظ نرخ فروش آنها خود نمونه‌ای است آشکار از این شیوه و روش. همین‌اواخر بود که خبرنگاری آمریکایی U.P.I. مضمون خبری را منتشر کرد که به موجب آن به وضوح تأیید می‌شد که به سال ۱۹۶۸ دست کم ده میلیون آمریکایی از گرسنگی و از تغذیه بد رنج می‌بردند و این وضعیت ناشی بود از «يك نظام سیاسی و اقتصادی که سالانه با صرف میلیونها دلار خوراکیهای بازار را ناپدید می‌کند تولید را محدود می‌ساخت، زمینها را از زیر کشت بیرون می‌کشید تا مگر سود تولیدکننده را حفظ و

در کشورهای گوناگون به تحقیقات مختلف پرداخت و درباره این موضوع يك رشته گزارش‌های مهم نشر داد. به دنبال نخستین بررسیها که با روش و با دقت علمی در نواحی متفاوت جهان انجام شد يك واقعیت نگران‌کننده به ثبوت رسید و معلوم شد که دوسوم از مردم جهان در گرسنگی دائمی بسر می‌برند. از يك سو این نتیجه تأثرانگیز و از سوی دیگر این واقعیت انکارناپذیر که ما تنها به قیمت تشخیص خطاها و اشتباهات تمدن کنونی خود می‌توانیم به ادامه زندگی موفق شویم، وجدان جهانی را واداشته‌اند تا در برابر مسأله گرسنگی تغییر روش اساسی دهد - یعنی بگویند تا از آن پس با شجاعت و جرأت به این مسأله توجه کنند و با قدرت و نیرومندی به حل آن پردازند. جدی‌ترین تظاهر این طرز تفکر جدید با برگزاری «کنفرانس حالت‌اسپرینگ» نمودار شد؛ یعنی نخستین کنفرانس از يك رشته کنفرانس‌های مربوط به امور تغذیه که «سازمان ملل» برای رسیدگی به مسائل اساسی به منظور احیای جهان پس از جنگ ترتیب می‌داد.

در خلال این کنفرانس که به سال ۱۹۴۳ تشکیل شد چهل و چهار ملت به میل و اراده خود مسأله تغذیه سکنه خویش را مطرح کردند و درخواست داشتند که تدابیری بعمل آید تا از روی نقشه جهانی مربوط به اوضاع زندگی توده‌های مردم لکه‌های سیاهی که نمودار اجتماعات مردم کم‌غذا و یا گرسنه است اگر بکلی محو نشوند دست کم کاهش یابند و نادر گردند. آنها به شهادت عقبنماندگی مردم خود، با ارائه آمار نگران‌کننده مرگ‌ومیر و به موجب نمودار بیماری‌های مربوط به کمبود غذایی سیری‌بری - پلاگ - اسکوربوت - ژروفثالمی - راشیتیس - گوآتر بومی - کم‌خونی و غیره - ثابت کردند که فاقد خود و بساز لازم برای تغذیه سکنه کشورهای خویش می‌باشند.

اما برای اینکه تدابیر و تصمیم‌ها بتوانند به هدف برسند مطالعات مربوط به تغذیه مردم در سراسر جهان باید هر روز وسیع‌تر شود و افزایش یابد و از همین رو کسانی که در این زمینه مطالعه می‌کنند بوظیفه که نتایج مطالعاتشان را به اطلاع عموم برسانند زیرا نتایج این مطالعات به برنامه جهانی مبارزه با قحطی و بی‌غذایی که نتایج‌ترین برای اجتماعی است کمک مؤثری بشمار می‌آید. و اینکه می‌گوییم نتایج‌ترین بلا از آن جهت است که این گرسنگی و قحطی مدایی به منزله يك اتهام دائمی و يك برهان آشکار است علیه نارسایی و

تضمین کند.»

تمدن متخصصان

این دید محدود در روبروشدن با قضایای یکی از خصیصه‌های تمدن غرب است. از نیمه قرن نوزدهم اندک اندک یک نوع تعلیم دانشگاهی رواج یافته است که گویا هدف آن کمک به ارتقاء سطح علم است اما در حقیقت این روش تجزیه‌کردن و خردکردن فرهنگ و دانش و تبدیل آن به تکه‌ها و لقمه‌های کوچک از دانش و معلومات است. در سایه این روش تربیتی هر متخصصی به دانش محدود خودش می‌چسبد و با جمل کامل و بی‌تفاوتی مطلق به آنچه در اطراف او می‌گذرد هرچه بیشتر دانش محدود خویش را زیر ذره‌بین زیر و رو می‌کند و به نتیجه‌گیری می‌پردازد. در زمان ما در دانشگاه‌های اروپا و امریکای شمالی این روش تعلیماتی را به حد افراط توسعه داده‌اند: روشی که هدف آن تربیت متخصص است. سردانی که اطلاعات فنی کامل و بی‌نقصی دارند اما معلومات عمومی آنها سخت ناچیز است و در جهان سیاست دارای نزدیک‌بینی اسفانگیزی هستند، اجرای این روش را به‌مه‌دارند. و از همین‌رواست که «اورنگا ای گراسه» در کتابی که به‌سال ۱۹۴۰ انتشار داده است تأیید می‌کند: «که این روش دانشگاهی جدید مسؤولیت تربیت انسان‌های تازه‌ای را به‌مه‌دارفته است. کسانی که روز به روز بر دانششان افزوده می‌شود و در عین حال روز به روز کم‌فرهنگ‌تر می‌شوند. و این افراد که تسون‌های برجسته محیط فرهنگی را تشکیل می‌دهند از آنجا که روز به روز سطح علمشان در محیط معدودتر و کوچک‌تری ارتقاء می‌یابد، و این متخصصان که هر روز در رشته‌های معدودتر و فشرده‌تری متخصص می‌شوند برای حیات فرهنگی موجودات خطرناکی می‌باشند.»

و اگر امروز با وجود شکستن حصارهای اطراف مسئله گرسنگی، هنوز مطالعات وسیع و کاملی درباره آن بعمل نیامده است و این موضوع با دورنمای جهانی مورد توجه قرار نگرفته و پدیده گرسنگی در صورتها و حالات گوناگون و نتایج حاصله آن بررسی نشده است فقط و فقط نتیجه طبیعی شیوه و روشی است که متخصصان در روبروشدن با مسائل اتخاذ می‌کنند، گویانکه برای جلب توجه جهانیان درباره تولید خواروبار و افزایش نفوس جهانی و درباره مسئله گرسنگیهای دسته-

جمعی مطالعاتی شده است و دانشمندانی مانند «لرد جون بویتار» انگلیسی و «ایمر فرنچی» ۱۵ و «فرانک بودرو» ۱۶ و چند تن دیگر در این باره مطالعاتی کرده‌اند که به‌راستی پایه‌های علمی دارند و دیدوسیعی برای این موضوع به‌وجود می‌آورند و همچنین برخی از نشریات سازمان خواروبار جهانی وابسته به سازمان ملل متحد یا چنین هدفهایی در این باره بررسی‌هایی کرده‌اند، اما متأسفانه مسأله گرسنگی چنان با شرایط اجتماعی تلاقی و برخورد عادی دارد که در این زمینه اکثر مطالعات صوری توانسته‌اند از تأثیر پیشداوری سیاستهای مسلط و یا از اراده اندیشیده مسکوت گذاردن مسأله به علل آشکار خودخواهی اجتماعی یا انفرادی برکنار بمانند.

«فراوانی و برکت» یا «پستی و ندامت» طبیعت

در مطالعات نظری راجع به گرسنگی جهانی ما در برابر دو نوع نظریه قرار می‌گیریم که به‌گمان ما هر دوی آنها برای آینده بشریت یک خطر واقعی دربر دارند زیرا این نظریه‌ها واقیعت اجتماعی قضیه را لوٹ می‌کنند. یکی از دو نظریه اینست که سعی دارد ثابت کند گرسنگی دسته‌جمعی پدیده‌ای است طبیعی و اجتناب‌ناپذیر و این نظر کسانی است که یگانه راه درمان آنرا جلوگیری اجباری از کثرت اولاد می‌دانند تا از این راه از تعداد نفوس جهان کاسته شود. این نظریه‌های یاس‌آور و بدبین در آفق و دورنمای جهانی که دوران تحول را می‌گذرانند در حقیقت یک پدیده قابل درک است و ثمره فعالیت مغزهایی می‌باشد که در یک نظام فرهنگی دردم ریخته پرورش یافته‌اند، نظامی که خودشان دردم ریخته‌اند اما در عین حال هنوز هم حاضر نشده‌اند نتیجه انقلاب اجتماعی جاری را بپذیرند و به ناچار همجنسان براساس معلومات و اطلاعاتی که اکنون جز به‌صورت خیال و شیخ وجود خارجی ندارند به استدلال می‌پردازند. «اورنگا ای. گراسه» می‌نویسد: یکی از صفات مشخصه ادواری که در حال بحرانهای تاریخی هستند اینست که اعتقادات گذشته ارزش خود را از دست می‌دهند در حالی که دنیای جدید هم هنوز براساس نظام نو شکل نگرفته است تا بتواند به اندیشه‌ها و کردار نسل جدید الهام ببخشد. به‌همین دلیل امروز خیلی

Frank Bourdeau - ۱۶ Imere Ferenczi - ۱۵

تا برای تغذیه صد و پنجاه میلیون نفر ساکنان این کشور مصرف شود و مهمتر اینکه باز هم در قسمت شمالی‌تر یعنی در شبه جزیره «تایمیر» که شمالی‌ترین اراضی ناحیه «اورازی» ۱۸ را تشکیل می‌دهند و فقط ۸۵۰ میل از قلب شمال فاصله دارد امروز با روش «لیسنکو» ۱۹ متخصصین کشاورزی شوروی گیاهان منتخبی را کشت می‌کنند به این ترتیب که رشد و به‌ثمر رسیدن آنها را با دوران کوتاه بهار مناطق قطبی منطبق می‌سازند و بدین‌قرار در میان صحرائ قطبی بر اثر پیروزی تردیدناپذیر علم و فن واحدهای خرم و حاصلخیز و کشتزارهای بی‌زمینی و ذرت و تمشک و غیره بوجود آمده است و در این نواحی نه‌تنها گیاهان می‌رویند و به‌ثمر می‌رسند بلکه حاصل و ثمر آنها فراوان و سخت رضایت‌بخش است مثلاً یک نوع سیب‌زمینی که در شمال دایره قطبی کشت می‌شود در هر هکتار دوپست کنتال حاصل می‌دهد در حالیکه در مرکز قاره «اورازی» محصول متوسط از صد کنتال تجاوز نمی‌کند. اما اگر از این موفقیتها هم که ارزش اقتصادی آنها هنوز مورد بحث است بگذریم همان محاسبات محتاطانه متخصصین شمال امریکا را در نظر بگیریم باز به این نتیجه می‌رسیم که علل کمبود غذایی در جهان دناات و ندامت طبیعت نیست.

از این محاسبات چنین برمی‌آید که در سرتاسر کره زمین شانزده میلیارد آکر زمین برای کشت و زرع و تهیه مواد غذایی انسان آماده است و یا به‌عبارت دیگر به‌نسبت جمعیت کنونی جهان هشت آکر زمین برای هر فرد وجود دارد. به‌موجب محاسباتی که کارشناسان صلاحیتدار در زمینه کشاورزی و امر تغذیه در سایه علم نوین تغذیه به‌عمل آورده‌اند جهت تدارک مواد غذایی لازم برای زندگی هر فرد انسانی در حدود دو آکر زمین لازم است یعنی در حقیقت از مساحتی که اکنون طبیعت در اختیار هر فرد قرار داده است فقط یک پنجم آن کافی است برای اینکه بتواند از یک رژیم غذایی کامل برخوردار شود. آیا علیه این نظریه که گرسنگی را یک «پدیده طبیعی» می‌دانند باز هم دلیل دیگری می‌خواهید؟ مساحتی که در حال حاضر به دست بشر مورد کشت و زرع قرار می‌گیرد هنوز به دو میلیارد آکر نرسیده است یعنی در حقیقت

۱۸ نام جدیدیست که برخی از جغرافیادانها به مجموعه در قاره اروپا و آسیا اطلاق می‌کنند.

۱۹ - Lesenko

از مردم نمی‌دانند درباره جهان ما چگونه باید بیندیشند و به‌ناچار به گذشته پناه می‌برند انکار که گذشته یگانه درمان این‌خلاء داخلی آنهاست. گوشش برای اثبات این نظر که گرسنگی یک پدیده طبیعی است و از یک نوع قانون طبیعت پیروی می‌کند اقدامی است برخلاف اطلاعات علمی نوین و کافی است که برخی از معلومات مقدماتی آمار را مورد تجزیه و مطالعه قرار دهیم تا معلوم شود که چنین کوششی تا چه اندازه ساختگی و دور از حقیقت است زیرا دریاها هفتاد و یک درصد از تمام مساحت کره زمین را اشغال کرده‌اند و بیست و نه درصد بقیه خاک است و این قسمت در حدود پنجاهوشش میلیون متر مربع مساحت دارد و این مساحت از نظر جغرافیای طبیعی دارای صور طبیعی گوناگونی است چه سی درصه از آن به‌شکل جنگل و بیست درصد دشت‌های کوه‌دزخت و هجده درصد کوهستانی و سی و سه درصد آن زمینهای بایر و صحرائ هستند - خواه از نوع صحرائ استوایی و خواه صحرائای قطبی. به‌موجب تخمین کارشناسانی نظیر «بریت سالستو» و «ولمر شانتس» وابسته به دستگاه کشاورزی شوروی در سال ۱۹۵۰ آمریکا در حدود بیست و پنج میلیون میل مربع - یعنی در حدود نصف خاک کره ارض - در حال حاضر با اسرل و روشهایی کشت می‌شوند که میزان بهره‌برداری از آنها را محدود و ناچیز می‌سازد. این تخمین به‌بیچ وجه اغراق‌آمیز نیست زیرا پنجاه درصد از خاک کره ارض را نواحی کوهستانی و صحرائ تشکیل می‌دهند و این مساحت جزء اراضی قابل کشت محسوب نمی‌شود. گو اینکه در سالهای اخیر با روشهای کشاورزی فنی توانسته‌اند در زمینه کشت اینگونه اراضی به پیروزیهای مسلسلی برسند و برای تأیید این نظر کافی است یادآوری کنیم که صدها هزار آکر ۱۷ از صحرائی مناطق گرمسیر در سایه روشهای نوین آبیاری قابل کشت شده‌اند و شورویها با طریق‌های حیرت‌آور کشاورزی در کار ضمیمه کردن قسمت بزرگی از صحرائای قطبی به اراضی قابل کشت کوشش می‌باشند. در نواحی شمال مانند شبه جزیره «کولاه» که در شصت و هفت و چهل و چهار درجه عرض جغرافیایی شمالی یعنی سه درجه بالاتر از دایره قطبی قرار دارد امروز شورویها کدو، جو، شامو، هویج، نخود فرنگی، ترب، کدو و خیار کشت می‌کنند

۱۷ آکر واحدیست که برای اندازه‌گیری زمینهای زراعی به کار می‌رود و در حدود ۴۹۲۵ مترمربع است.

بعدها ماشین می‌تواند جانشین انسان شود و بنابراین باید بدون درنگ از تعداد موالید کاست تا هر گونه رقابت میان ماشین انسانی و این ماشین نوین از بین برده، دانشمند انگلیسی نظریه معروف خویش را به جهانیان عرضه کرد.

نخست این نظریه‌ها سخت مورد تأیید قرار گرفت بخصوص در کشور خود او که مهد صنعت ماشینی بود. «آلفردسوی» ۲۰ در کتاب «شروت» و جمعیت که به سال ۱۹۴۴ در پاریس انتشار یافت اقرار می‌کند که سوسیالیسم در حال پیدایش به نوبه خویش به میزان قابل توجهی در ایجاد و تأیید نظریه‌های مالتوس سهمی داشته است. مالتوس برای دفاع از نظریه‌ای که به موجب آن افزایش جمعیت خطری شدید و جدی برای تعادل اقتصادی جهان بوجود می‌آورد این فرضیه را مطرح کرد که رقم جمعیت به نسبت تصاعد هندسی افزایش می‌یابد در حالی که رقم مربوط به محصولات غذایی به نسبت تصاعد عددی زیاد می‌شود و از همین‌رو دره اختلاف میان جمعیت و محصول هر روز عمیق‌تر می‌شود. اما نظریه مالتوس فاقد پایه و اساس علمی لازم بود. نخستین اشتباه از این‌که تصور می‌کرد افزایش جمعیت یک عامل مستقل و یک پدیده جدا از چارچوب حقایق اجتماعی است حال آنکه در عمل این افزایش با عوامل سیاسی و اقتصادی بستگی نزدیکی دارد.

تصور اینکه افزایش سکنه جهان از یک قانون طبیعی پیروی می‌کند از طرف «مارکس» مورد اعتراض قرار گرفت زیرا او ثابت کرد که میکلهای دموگرافیک تاریخی که از یک دوره به دوره دیگر تغییر می‌یابند با نوع سازمانهای اجتماعی تطابق و هماهنگی دارند.

«فوریه» ۲۱، «پروون» ۲۲، «انگلس» ۲۳ و «کائوتسکی» ۲۴ هر یک به نوبه خویش جنبه‌های تصنعی «مالتوس» را فاش کردند و حتی تاریخ هم پیشبینیهای او را به طور در بست تکذیب کرد. در نخستین سالهای پس از انتشار نظریات مالتوس وضع افزایش سکنه جهان طوری بود که نظریه او تأیید می‌شد اما خیلی زود و حتی پیش از پایان قرن نوزدهم نظم و سرعت این افزایش رو به کندی گذاشت و در برخی از کشورها باروری سکنه چنان رو به کاهش گذاشت که این بار

بشر فقط از یک هشتم امکانات طبیعی زمین استفاده می‌کند. بنابر این نمی‌توان مسأله گرسنگی جهانی را نتیجه عدم امکان استفاده بیشتر از کره زمین و محدود بودن محصول دانست. زیرا گرسنگی مسأله‌ای است مربوط به شکل توزیع و «فرانک بودرو» نویسنده کتاب «مقدّمه به گونه یک مسأله جهانی حق دارد که می‌گوید: «ما راه تولید غذاها را خیلی بهتر از طریقه توزیع آنها آموخته‌ایم.» قطعی و چنگ تارح هیچک از قوانین طبیعی نیستند و در حقیقت این دو فاجعه ساخته دست خود بشر هستند و بعدها با اتکا به یک رشته ملاحظات تاریخی و مردمشناسی درباره این مسأله توضیح بیشتر خواهیم داد و در اینجا فقط اکتفا می‌کنیم به اینکه تذکر دهیم تاکنون متخصصان علم مردمشناسی مدارک فراوانی گرد آورده‌اند که ثابت می‌کند در میان اکتشافات مربوط به بشر ماقبل تاریخ تا کنون هیچ مدرک و قرینه‌ای از وجود جنگ مسلحانه و یا جنگهای سازمان یافته میان بدوی‌ترین قبایل انسانی به دست نیامده است و اما در بقایای استخوانبندی معجز شده این انسانهای اولیه کمترین اثری هم از کمبود مواد غذایی دیده نمی‌شود حال آنکه در استخوانهای مربوط به ادوار بعدی کم‌کم علائم کمبود مواد غذایی به چشم می‌خورد و این علائم همان نشانه‌های بیولوژیک قطعی و گرسنگی هستند. با توجه به این حقایق نتیجه می‌گیریم که پس از نبل انسان به مرحله خاصی از تمدن، مرحله‌ای که طی آن اندوختن ذخایر و ایجاد مرزها را برای دفاع از ثروت، آموخت، قطعی و جنگ در جهان پدیدار شدند و در همان زمان بود که موانع دشواریهایی در راه توزیع ثروت طبیعی آغاز شد، دشواریهایی که مخلوق خود انسان بودند.

متوسک «مالتوس»

گروه دیگری از ثورسیستهای پدیده گرسنگی، طبیعت را مقیم می‌کنند به اینکه با مکانیسم خود به‌طور غیر مستقیم محرك این بلا می‌باشد به این معنی که با بخشیدن امکان تولید مثل سریع به انسان موجب افزایش فوق‌العاده سکنه کره ارض می‌شود. مالتوس گرایان نوین کسانی هستند که تئوری عالم اقتصادی معروف انگلیس یعنی «توماس ربرت مالتوس» را دوباره احیا کرده‌اند. در اواخر قرن هجدهم در آن زمان که نخستین آزمایشهای صنعت ماشینی چنین وانمود می‌کرد که

Alfred Sauvy -۲۰ Engels -۲۲
Fouquier -۲۱ Kautsky -۲۳
Proudhon -۲۲

در این گردباد گرفتار شده‌اند سخت به وحشت انداخته است. احساس بیم و وحشتی که بدینسان به وجود آمده است آنها را بر این می‌آورد که امروز مانند دوران مالتوس، تصور کنند که افزایش جمعیت کره زمین علت اغتشاشات و اختلالات اجتماعی است. مالتوس‌گرایان نوین مدعی هستند که جهان در حال قطعی و کمبودی غذاست و به این ترتیب محکوم است که بر اثر گرسنگی همه‌گیر معدوم و نابود شود، چرا که افراد بشر به‌طور جدی مسأله تولید مثل را مورد کنترل قرار نمی‌دهند و مسؤولیت امر گرسنگی را به عهده خود گرسنه‌ها می‌گذارند و به چشم آنان این ملت‌های گرسنه که سبب افزایش وحشت و بیم آنها از تکثیر نفوس هستند چائیان و گناهکارانی می‌باشند که گرسنه بودن جنایت وحشت‌انگیز و نفرت‌زای آنها به‌شمار می‌آید.

در آخرین تجزیه به نظر می‌رسد که نظریه مالتوس‌گرایان نوین عبارت از اینست که این موجودات گرسنه به دنیا می‌آیند برای اینکه گرسنگی بکشد همچنانکه به‌موجب نظریه قدیمی «لومبروزو» ۲۷ جانی زگر دست به جنایت و دزدی بزند از آنرو است که جنایتکار به دنیا آمده و جانی بالفطره است. این گرسنه‌ها هم به‌نظر آنها مانند همان جنایتکاران باید دچار قصاص عبرت‌انگیز شوند و به همین دلیل مالتوس-گرایان نوین در عین حال آنان را به نابودی دسته‌جمعی و فردی محکوم می‌کنند. مرگ فردی آنها از گرسنگی و بیغذایی است و نیستی دسته‌جمعی آنها نتیجه کنترل موالید است تا سرحد مدوم کردن این تژاد گرسنه و انهدام این چائیان بالفطره از روی کره زمین... و فزای این جنایتکاران «مازوشیست» ۲۸ که گرسنگی را ایجاد می‌کنند و از عواقب آن رنج می‌برند!

«ویلیم وگت» پرچمدار این مالتوس‌گرهای نوین با صراحت تمام برای مردم چین، این سازندگان برای گرسنگی! چنین قصاصی تجویز می‌کند زیرا هم او است که در کتاب‌های بسوی بقا به سال ۱۹۴۸ می‌گوید: «امید ناچیزی هست بر اینکه در سالهای آینده دنیا بتواند از وحشت و بلا ی این قحطیهای طولانی چین رهایی یابد اما برای دنیای ما رهایی از این بلا تنها خواستنی بلکه لازم و واجب است.»

به‌جای خطر کثرت جمعیت نزدیکی خطر کسر جمعیت احساس می‌شد. امروز اگر در برخی کشورها مانند هند، چین، مصر و آمریکا مرکزی تعداد جمعیت همچنان رو به افزایش است در سرزمینهایی مانند اروپای غربی، آمریکا جنوبی و شمالی و آفریقا جمعیت در مرحله برقراری تعادل وارد شده است حال آنکه در کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا، استرالیا و ژلاند جدید به آنچنان مرحله‌ای رسیده است که به اصطلاح «نوتشتین» ۲۵ باید آن را آغاز افول جمعیت دانست.

«ایمن فرنجی» متخصص معروف مردمشناسی می‌گوید: «و به این ترتیب تکامل عملی وقایع درستی دکترین اصلی «مالتوس» را تکذیب کرده. دکتر وو، ر. آیکروید» ۲۶ رئیس کنونی بخش تنذیه در سازمان خواروبار و کشاورزی جهان وابسته به سازمان ملل متحد در سال ۱۹۳۷ نوشته است: «تمدن غربی، هیولایی را که مالتوس به حرکت در آورده بود نیست و نابود ساخت.»

بنابراین، اکنون که این نظر درز بر آوار پیشگوییهای وحشت‌زای خویش مدفون گشته است چگونه در زمان ما می‌توان آن را از گور بیرون کشید و با تار و پود پوسیده‌اش نظریه‌ای خوفناکتر پرورش داد و مدعی شد که در آینده نزدیکی بر اثر گرسنگی عمومی، جهان خالی از جمعیت خواهد شد و دنیا پایان خواهد یافت؟ حقیقت اینست که در زمان ما شرایط دسته‌جمعی مردم در تأثیرپذیری خیلی شبیه به زمان «مالتوس» قدیمی است. این اقتصاددان انگلیسی در یک مرحله ابتدایی زندگی می‌کرد - مرحله انقلاب صنعتی - و بنابراین بر آن زمان نسبت به آینده یک نوع نگرانی و عدم اطمینان حکمفرما بود و این همان پدیده‌ای است که با میزان وسیع‌تر در انقلاب اجتماعی زمان ما هم به چشم می‌خورد. انقلاب جهان کنونی در مجموعه روند اجتماعی آنچنان تغییرات ریشه‌ای و اساسی به‌وجود آورده است که کار پیشینی آینده جهان را به‌راستی غیرممکن ساخته است. و حق با «جولین هاکسلی» است که ادعا دارد انقلاب امروزی نسبت به سایر انقلابها یک انقلاب در بست و کامل است.

این تغییرات ریشه‌ای اجتماعی که در حال انجام یافتن است، این خیز گورگورانه به‌سوی مجبور، مردم متعامل را که علیرغم تمایزشان

Lombroso -۲۷
Masochiste -۲۸ کسی که به علت یک نوع تها و فساد جنسی لذت را در درد و رنج جستجو می‌کند.

دساله محصول گندم هر هکتار زمین را در هند به میزان سی درصد افزایش داد به این ترتیب که بیست درصد با مصرف کود و پنج درصد با به کار بردن انواع تازه بذرها و پنج درصد با مبارزه علیه آفات و بعلاوه ادعا می کنند که پس از این دوران دهستانه باز هم با استفاده از امکانات دیگری می توان میزان این افزایش را به پنج درصد رساند و آنچه در هند امکان پذیر است در بسیاری از کشورهای دیگر جهان امکان دارد. «ریموند کریستینسن» ۲۹ حساب کرده است که پنجاه درصد از اضافه تولیدی که در جنگ جهانی اخیر در کشورهای متحده آمریکا به دست آمده است نتیجه استفاده از وسایل فنی جدید بوده است.

در جنگ بزرگ گذشته، مطالعه درباره کشاورزی انگلستان هم ثابت کرد که انگیزه نیازمندی می تواند به طور قطع تولید محصول را به طور وسیعی نسبت به پیشینیهایی عادی گسترش دهد. پیش از جنگ اخیر انگلستان در پنجم از مجموعه نیازمندیهای غذایی اش را تولید می کرد و سه پنجم را دارد می کرد و اما بر اثر محاصره دریایی به ناچار میزان تولید را تا چهار پنجم احتیاج بالا برد و این امر در سایه افزایش اراضی قابل کشت تا شصت درصد مطبخ اولیه امکان پذیر شد. از ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۴ وسعت این اراضی از شش میلیون و هشتصد هزار به یازده میلیون و ششصد هزار آکر افزایش یافته است. در این شرایط استثنایی ملاحظه شد که موقعیت غذایی انگلستان به جای آنکه بر اثر جنگ بدتر شود به میزان زیادی بهتر شد تا آنجا که در پایان جنگ نسبت افراد مبتلا به کسر غذا به طور محسوس کاهش یافت، اگر در نظر آوریم که اراضی انگلستان در ردیف حاصلخیزترین زمینهای جهان قرار ندارند و اگر پیاد داشته باشیم که دست کم دو هزار سال است که در این زمینها کشت می شود، پس چنانچه قبول کنیم یک چنین افزایش تولیدات غذایی در سرتاسر جهان امکان پذیر است مبالغه نکرده ایم البته به شرط آنکه با همان تصمیم و جدیتی که انگلیسها برای زحایی از دیره گرسنگی اقدام کردند، نیروهای اقتصادی جهان هم برای نیل به این هدف تنظیم و هماهنگ شوند.

در آنجا که «مارکس» می گوید محصول را می توان به میزان نامحدود افزایش داد مطلقاً با او هم عقیده نیستیم اما اعتقاد داریم که هم اکنون ما از حد نهایی تولید خیلی فاصله داریم و به همین دلیل است

Raymond Christensen - ۲۹

نوع فرسایشها به کندی و تقریباً به صورت نامرئی انجام می شوند زیرا به تدریج که آب و باد قشرهای سطحی خاک را به قشرهای عمیق تر فرو می برد، نور قسطل تولید خاک این زیان را جبران می کند و در حقیقت در مورد پوست زمین همان عملی انجام می شود که درباره پوست بدن انسانی صورت می گیرد. اما در مورد فرسایشی که با دخالت انسان به وقوع می پیوندد چگونگی امی به صورت دیگری است و زمینهای خیلی بیش از آنچه ممکن است به دست آورند فروت خود را از دست می دهند و در اینجاست که خطر فرسودگی کامل آنها وجود دارد. به طوری که محاسبات نشان می دهند تنها در کشورهای متحده آمریکا پنجاه میلیون آکر از اراضی قابل کشت بر اثر فرسایش عظیم شده اند (از کتاب برای کشت به این خاک اثر لرد راسل ۳۰، ۱۹۳۸) اما از آنجا که این امر یک پدیده طبیعی خارج از نفوذ و قدرت انسان نیست بلکه برعکس حاصل و نتیجه اعمال خود انسان است پیشرفت این پدیده را می توان کند کرد.

و بعلاوه ممکن است در این ارقام برخی مبالغهها وجود داشته باشد و چه بسا که تمام موارد فرسودگی زمینها را که به علل دیگری پیش آمده اند به حساب فرسایش گذاشته باشند، اگر این مسئله فرسایش زمینها به وسیله آب به راستی همان غول حریصی بود که برخی تصور می کنند و با همان اشتباهی سیری ناپذیر زمینها را می بلعید معلوم نیست چگونه هنوز در بعضی از نواحی زمین موجوداتی زندگی می کنند؟ بعنوان نمونه در خاور دور دره رود زرد را که گهواره تمدن باستانی چین است انتخاب کنیم؛ کارشناسان امر حساب می کنند که این رودخانه سالانه مقدار بیست و پنج میلیون تن خاک را به دریا می برد و با احتفال اکنون قریب پنج هزار سال است که در آن سرزمین که از کثرت جمعیت به مشابه لانه مورچگان است میلیونها موجود انسانی از محصولات کشاورزی زندگی می کنند و همین محصولات کشاورزی که از سرزمینهای تپه شده بر اثر فرسایشها به دست می آیند نیازمندیهای غذایی پرجمعیت ترین مردم روستایی جهان را که هزار نفرشان در یک کیلومتر مربع زندگی می کنند بر آورده می سازند. خلاصه اینکه فرسایش آن اندازه ها هم که تصویرش را بسبب نشان می دهند وحشت انگیز نیست و گرنه اکنون زمان درازی بود که تمام خاک چین و «تمدن گیاهی» که در آن ایجاد شده است در اعماق دریای چین گم شده بود.

Lord Russell - ۳۰

در فصل دیگری از این کتاب در سایه معلومات عینی و واقعیتهای بیولوژیک و اجتماعی بررسی خواهیم کرد که آیا بانی گرسنگی و کمبود مواد غذایی بنا به ادعای «وگت» خود این گرسنه ها هستند یا برعکس هواداران مالتوس گرایی نوین، یعنی همان کسانی که مدافع اقتصاد امپریالیستی هستند و از آن بهره برداری می کنند. لازم است فوری بگویم که این مالتوس گرایی نوین هیچ چیز تازه ای ابداع نکرده اند زیرا پایه نظر ایشان بر همان زمینه سست و کم ثباتی است که در گذشته مالتوس عیولای خود را بر آن استوار ساخته بود.

آنان برای اینکه به پیشگوییهایشان درباره افزایش نفوس جهان رنگ واقع بینی دهند بر ضریبهای متوسط سالانه افزایش جمعیت ملی در دو قرن اخیر تکیه می کنند و نتیجه می گیرند که تا سیصد سال دیگر تعداد سکنه جهان بالغ بر بیست و یک میلیارد نفر خواهد شد اما ارزش این حساب به اندازه ارزش حساب خود مالتوس است؛ همان حسابی که تاریخ تکذیب آنرا به عهده گرفت. دگرگونیهای احترازان پذیر اجتماعی که طی سه قرن آینده انجام خواهد گرفت ممکن است نسبت به جمعیت جهان نتیجه کاهش دهند یا نقصان دهنده به بار آورد. اما از آنجا که ما نمی دانیم جوامع آینده بر اساس چه نوع نظم اجتماعی استوار خواهند شد بنابراین هر پیشبینی درباره تحولات مربوط به تعداد و آمار جمعیتها یک نظر کاملاً سطحی است که کمترین سود عملی دربر ندارد.

و اما ادعای اینکه محصولات غذایی را نمی توان بیش از این افزایش داد زیرا اکنون به آخرین حد از خاک زمین بهره برداری می شود و جمعیت کره ارض به حد اشباع رسیده است، این نیز یک نوع اعلام خطری است که پایه و بنیادی در عالم واقعیتها ندارد. بجاست یادآور شوم که از پنجاه درصد اراضی قابل کشت کره زمین در حال حاضر فقط ده درصد آن محصول تولید می کند. بنابراین از چهل درصد بقیه می توان برای مبارزه با گرسنگی استفاده کرد. (از کتاب سیاست آینده خوار و بار و کشاورزی که به سال ۱۹۴۸ از طرف ج. پلاک، و. م. کیسفر، انتشار یافته است) و به علاوه میزان تولید هر هکتار را می توان به طور قطع با استفاده از روشهای بهتر کشاورزی در قسمت اعظم جهان به مقدار خیلی بیشتر افزایش داد. کمیته مخصوص سازمان خوار و بار جهانی که به سال ۱۹۴۶ گزارش مربوط به مطالعه درباره خوار و بار را تدوین کرد به این نتیجه رسیده است که می توان در طی یک فرصت

که بهیچ وجه از حیولای قطعی و یا بیشتر از «مترسک مالتوس» بیم نداریم و به روییم نظریه از جز تصویر بدریخت و مضحک مترسک چیز دیگری در نظر ما مجسم نمی کند؛ تصویر همان آدمکهای زنده پوشی که دهقانان در بیان مزارعشان به ما می دارند تا گنجشکها پراکنده شوند. به چشم مالتوس گراییان، جمعیت کره زمین بلا یسی بزرگتر از یکدسته گنجشک گرسنه است. یا مانند ابر ضخمی از ملخها است که می تواند همه باغ میوه آنها را بلعد... و این باغ چنانکه گفته شد فقط ده درصد از مطخ زمین را اشغال کرده است! عیب این برای انسانی که امنیت غذایی و سطح عمومی زندگی شوتمندان مردم جهان را تهدید می کند مالتوس گرایی نوین در چهار گوشه جهان مترسکهای نظریه خردشان را به پا داشته اند - مترسکهایی که جز اشباح مرعوز چیز دیگری نیستند.

دنیا را آب فرا گرفته است

یک فکر دیگر که آنهم شکل اضطراب آور و نگران کننده یافته و پایه پیشگوییهای غم انگیز جدیدی شده است مسأله فرسایش زمینها به وسیله آنها است. گروهی مدعی هستند که اگر آنها همچنان به کاهش و ساییدن خاکها ادامه دهند و آنها را به سوس دریا بکنند به زودی کره ارض تبدیل به یک ستاره مرده خواهد شد که دیگر جز استخوانبندی سنگی آن چیزی برجای نخواهد ماند یعنی برای پوشاندن کالبد کهنه اش نه گوشت خاکی و نه پوست زنده گیاهای برجای می ماند. حال آنکه در این ادعا مقدار زیادی مبالغه و روح هیجان بخشی به قضیه وجود دارد. هیچکس منکر نیست که ساییده شدن زمین به وسیله آنها ممکن است در طی قرون به یک عامل جهانی گرسنگی و سیروزی تبدیل شود، اما این واقعه در یک فاصله زمانی بینهایت طولانی امکان پذیر است آنهم به شرط اینکه برای جلوگیری از این (سر شوم و بد فرجام اقداماتی به عمل نیاید.

معنی کنیم به طور روشن تری با قضیه روبرو شویم؛ به طور کلی فرسایش زمین دو شکل متفاوت دارد. یکی آن فرسایشی که سیر تکامل فرسایشهای طبیعی بشمار می آید و در همه جا نظایرش دیده می شود و دیگر آن نوع فرسایشی است که به وسیله خود بشر صورت می گیرد و پدیده ای است منحصر به مناطق جغرافیایی محدود، فرسایش طبیعی یک پدیده ژئولوژیکی و آمیخته با تحول خاکها و تعادل حیاتی آنهاست. این

حقیقت اینست که پدیده اضافه جمعیت و سائله فرمایشی خاک را نمی توان عوامل جدی تولید گرسنگی دانست مگر برای يك آینده بسیار دور، و بهر حال نه برای امروز. پس به نظر ما اینهمه هیاهو و جنجال درباره يك عامل پنهانی و ظاهر نشده بیشتر به يك تدبیر و يك حيله می ماند حال آنکه نتایج زیان آور عوامل دیگر را که امروز زیر چشم ما فضا ناه عمل می کنند و افول جهانی کنونی را تحریک می کنند به سگوت و خاموشی می گذرانید!

گرسنگی و فرسایش قدرت انسانی

سپهر از فرسایش قدرت خاک که به طرز کند و آهسته صورت می گیرد همانا فرسایش شدید ثروت انسانی و تنزل و تضعیف وجود او است که بر اثر گرسنگی و کسر غذا به وجود می آید. کافی است در نظر بگیریم که در حراس خاور دور تعداد افرادی که دچار گرسنگی غذایی هستند بیش از نود درصد مجموع سکنه آنجا است و در امریکای جنوبی بیش از دو سوم جمعیت را افرادی تشکیل می دهند که نه غذا دارند نه لباس و نه منزل. در انگلستان به موجب گزارش جالب توجه دانشمندان «لردجان بویداره که بعدها به مقام ریاست کسل سازمان خواروبار کشاورزی منل متحد رسید پیش از آغاز جنگ دوم جهانی قریب نیمی از سکنه دچار عواقب پرزبان کمبود مواد غذایی بودند و چهل درصد به حال گرسنگی ناقص ده درصد بر اثر کمبود شدید همه گونه مواد غذایی به حال گرسنگی کامل پسر می بردند. به سال ۱۹۳۶ هنگامی که آلمان هیتلری نازیهای جوان را به زیر پرچم احضار می کرد از میان کسانی که مورد معاینه پزشکی قرار گرفتند فقط هفتاد و پنج درصد آنها به خدمت پذیرفته شدند و به سال ۱۹۳۸ فقط پنجاه و پنج درصد قبول شدند و تعداد این سرانزانی که در خود خدمت در صف نبودند، چه آنها که دارای ضعف روانی بودند و چه کسانی که رشد و پرورش کامل نداشتند به صورتی تصورناپذیر در قلب «ژنرال برتر» افزایش می یافت. در کشور تازه ای مانند آرژانتین بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ ملاحظه شد که از میان جوانان احضار شده برای خدمت زیر پرچم تعداد کسانی که به علت ناتوانی جسمانی مردود می شدند از سی به چهل و دو و دهم درصد رسیده بود. «گایرام روز» ۳۱ علت عمده

Guilherme Huse -۲۱

این ناتوانی را کسر مواد غذایی می داند، حتی در کشورهای متحده امریکا که مردم آن در جهان از لحاظ سطح تغذیه در مرتبه اول قرار دارند سرویسی که مأمور تشخیص افراد ضعیف و خسته بود متوجه شد که از میان چهار میلیون نفر که مورد معاینه قرار گرفتند فقط دو میلیون نفر یعنی به زحمت پنجاه درصد آن عده واقعاً دارای شرایط تعیین شده برای سلامت کامل بودند.

در طول سال ۱۹۶۸ مجموعی مرکب از بیست و پنج کارشناس که به سازمان «جهاد علیه فقر» گرد هم آمده بودند گزارشی انتشار دادند و بموجب آن تأیید کردند که ۱۸ میلیون نفر از مردم استان های مختلف کشورهای متحده امریکا از گرسنگی رنج می برند و ۱۰ میلیون نفر دچار کم غذایی هستند. وزارت فدرال بهداشت رقم مرگ و میر ناشی از قحطی سال ۱۹۶۶ را صد و هشتاد هزار نفر تعیین کرده است. بیستمان آشکار می گردد که تنها يك گروه، يك نژاد و یا يك کشور نیست که در چنگال گرسنگی بسوی انحطاط می رود بلکه ایسن جامعه بشری است که یکجا و در بیست چنین درگیری دارد.

هدف این کتاب مطالعه پدیده وحشتناک فرسایشی است که گرسنگی برای جامعه بشری و تمدن آن بوجود آورده است؛ این فرسایشی که می تواند اثر عظیم کار سنگین و دشوار صد ها نسل را یکباره از سرصف زمین نیست و نابود سازد، اگر بشریت بشوری و با مقیاس جهانی تصمیمات لازم برای جلوگیری از اثر خورنده و معدوم کننده گرسنگی را اتخاذ نکند پس از زمان کوتاهی تمام آنچه مخوف نبوغ انسانی است واژگون خواهد شد و به همراه گردوغبار زمان به باد خواهد رفت و خیلی پیش از آنکه فرمایش طبیعی، منابع بیشمار نیروی خاک را از بین ببرد این واقعه روی خواهد داد و بشریتی که امروز از خطر بید تبدیل شدن جهان به صحرا، بر اثر پایان یافتن منابع طبیعی خاک برخوردار شد شاهد واقعه عجیب و بهت آوری خواهد شد که همانا روبرو شدن با جهانی است که علیرغم حاصلخیزی و توانایی زمینها به يك صحرائ خلوت و غیر مسکون مبدل گردیده است.

این ادعا به هیچ وجه پیشگویی مرکباز صورت تازه ای از پایان جهان نیست زیرا ما به نیروی بیولوژیکی و اجتماعی نیازمندیهای بشری اعتقاد داریم، همان نیرویی که همواره در سخت ترین مراحل تاریخ بشر را واداشته است تا راه بقا و پیروزی بر خطرها را بیابد.

پس خود گرسنگی راهنما و نیروی محرکه اصلی آنچنان انقلاب اجتماعی خواهد شد که بتواند بتدریج جهان را از کنار پرتگاه ورطه ای که تمدن بشری را به فرو بردن در کام خود تهدید می کند دور سازد. بنابراین ما خوشبین هستیم و میل داریم که از خلال این هیجانها و تلاطمهای اجتماعی دورانمان نشانه عصر جدیدی آشکار شود که طی آن سرانجام بشر بر گرسنگی پیروز شود، پیروزی اساسی برای نیات اجتماعی جوامع بشری. اما در آنجا که بحث از آرامش نسل جدید و آینده مطرح است از شمت خوشبینی ما کاسته می شود.

ما بیم داریم که مبادا برای این نسلها پیروزی مجزومیز بر گرسنگی خیلی گران تمام شود. در عالم واقعیتهای اجتماعی ننگار نگر نمی یابند مگر تحت فشار نیازمندیهای غیرقابل بحث و در يك دوران مشخص از تاریخ. حال آنکه اکنون قسمت اعظم جهان برای پایان بخشیدن به گرسنگی هنوز به طرز مسلم و جدی آماده نیست و در آنجا همچنان این اعتقاد برجاست که بجای مبارزه با پدیده گرسنگی در يك مقیاس جهانی بهتر است در برخی نواحی سطح زندگی را بالا گرفت و از نظر اجتماعی برخی امتیازات طبقاتی را حفظ کرد. مادام که این اعتقاد رواج داشته باشد، دنیا همچنان با خطر کشتارهای ناشی از جنگ و انقلاب روبرو خواهد بود مگر آنکه میل به بقا و ادامه زندگی به هر صورت که باشد افراد شمتع را بران دارد که از امتیازاتشان صرف نظر کنند.

با انتشار این کتاب ما می گوئیم ولو به مقدار بسیار ناچیز در ایجاد برنامه تجدید ارزش فیزیولوژیکی انسان سهمی به عهده بگیریم، برنامه ای که باید به تمدن ما امکان تجدید حیات دهد، نویسنده به هیچ وجه ادعا ندارد که با این بررسی ساده می تواند در سر نوشت عمومی بشریت کمترین نفوذی داشته باشد. روش ما تأییدی است از گفته جدید «برتراند راسل» فیلسوف انگلیسی که می گوید: «هرگز و در هیچ زمانی از تاریخ همکارى اندیشه و وجدان فردی مانند امروز ضرور و سهم نبوده است» و یا اینکه: «هر انسان، هر کس که می خواهد باشد، می تواند در ایجاد يك جهان بهتر سهمی به عهده بگیرد» معبدا چنین کوششی محتاج به ثبور و جسارت فراوان است زیرا مستلزم آنست که انسان بتواند با يك تعادل موزون و با آزمایشهای علمی و مطالعات دقیق، واقعیتها و برداشت بیطرفانه آنها را مورد استفاده قرار دهد.

با در نظر داشتن فاصله ای که میان ما و هدف و منظور اصلی وجود دارد سعی می کنیم در این کتاب با سبک و روش دشوار و خطرناکی که به آن اشاره شد قضایا را مطرح کنیم زیرا نویسنده همواره نگران است که بیاد! نظراتش با سوءتعبیر روبرو شوند، ما گمان می کنیم اکنون کاملاً بواقع آن رسیده است که روشن کنیم درباره گرسنگی چه ادراک و چه تصویری داریم - ادراکی که ممکن است از شدت وسعت، اصل موضوع را بفرنج کند. منظور از نگارش این کتاب بررسی گرسنگی فسرده نیست، خواه گرسنگی از نظر مکانیسم فیزیولوژیکی آن - که اکنون خوشبختانه بر اثر کارهای درخشان شیف ۳۲، لوجیانی ۳۴، تورو ۳۶، کانون ۳۵ و کیز ۳۶ و فیزیولوژیستهای دیگر به بهترین وجه شناخته شده است - و خواه از نظر وضع ذهنی آن که يك احساس داخلی است، وضعی که در حقیقت برای کسانی که نویسندگان عالم گرسنگی لقب دارند مصالحي است روانی جهت ایجاد اثرهای باشکوه. هدف ما تجزیه پدیده گرسنگی دسته جمعی است - گرسنگی که به صورت همه گیری و یا به صورت يك درد بومی توده های وسیعی از انسانها را مبتلا می سازد. البته منظور ما گرسنگی کامل و بیفدایی مطلق و از آن نوع قطعلیبا نیست که معمولا در نواحی محدودی از جهان اتفاق می افتد و يك حادثه استثنایی به شمان می رود، منظور ما يك پدیده خیلی رایج تر است که رقم کشتار آن به مراتب زیادت از کشتارهای يك قحطی واضح و آشکار است، ما از آن نوع گرسنگی بحث می کنیم که مردم محروم از بعضی مواد اصلی غذایی را دسته دسته محکوم می کند، از آن محرومیتهای غذایی سخن می گوئیم که سبب می شود عده ای از مردم با آنکه هر روز به اصطلاح غذا می خورند اما اندک اندک از گرسنگی بمیرند.

به ویژه مطالعه این گرسنگیهای خاص، مطالعه این محرومیتها از بگذرسته مواد غذایی است که هدف اصلی کار ما بشمار می آید: محرومیتهایی که سیماهای گوناگونشان در پرتو علم نوین در سراسرجهان شناخته شده اند. پس چنانکه ملاحظه می کنید ادراک ما از مسأله گرسنگی در عین حال شامل کمبودهای پنهان و کسر مواد غذایی است که معمولا تحت عنوان کسر غذا و فقر تغذیه شناخته می شوند - و نیز حالت بیفدایی و ابتلاء به قحطی کامل است.

شاهزاده علم را به وجود می آورد: عشق به مسائل انسانی از نظرگاه عمومی و جهانی آنها، اگر گناه نویسنده مناظر تیره و تاریکی رامجسم می کند از آنرو است که این کتاب در يك دوران مصیبتبار آنتیپدیده و نوشته شده است - در دورانی از تاریخ جهان که دنباله می سال بحران است، دورانی که به فساد و ارتشاء و به تقلب و ترس آلوده است، دورانی که دود بمبها، چکچک توپها و فشار انواع سانسورها و فریادها و غریبهای قربانیان جنگ و ناله های خفه شده در سینه آنها که از گرسنگی می میرند و اعتراض آنها که خوب می دانند تراکم نژادها همیشه به معنای ترقی اجتماعی نیست و تمدن فراوانی خروشانترین چشمه فقر است، فضایش را آلوده ساخته اند.

گرسنگی: بلایی که ساخته خود انسان است

ما می گوئیم که پیش از هر چیز نکات اصلی و پایه ای برای تمییز و تنظیم سیاست جهانی مبارزه علیه این بلا را مشخص کنیم. نخستین هدف ما اینست که ثابت کنیم گرسنگی با اینکه يك پدیده جهانی بشمار می آید اما به هیچ وجه امری نیست که طبیعت به ما تحمیل کرده باشد. با مطالعه این پدیده در نواحی مختلف جهان ما این واقیعت را ثابت خواهیم کرد که به طور کلی عوامل و شرایط طبیعی نیستند که گرونها و اجتماعات انسانی را دچار قحطی و گرسنگی می سازند. بلکه مسؤولیت این فاجعه به صدها برخی از شرایط فرهنگی است که آن به نوبه خود نتیجه اشتباهات و خطاهایی است ناشی از رژیمهای اجتماعی حاکم. قحطی و گرسنگی حاصل از خشونت و ستمگری طبیعت امری است استثنایی در حالی که گرسنگی ایجاد شده به وسیله انسان در نواحی مختلف جهان امری است «عادی». همه اراضی مسخر شده به وسیله انسان توسط خود او به سرزمین قحطی و گرسنگی تبدیل شده اند، با توجه به همین نظرات ما نشان خواهیم داد در جهان کنونی که همه نقاط آن چنان بهم پیوند دارند که صورت يك عضو واحد و زنده ای را به خود گرفته است دیگر محال است بتوان بدون احساس مسؤولیت و مکافات مشاهده کرد که در ناحیه ای مردم از گرسنگی رنج ببرند و بمیرند بدون اینکه عواقب يك چنین فساد و آلودگی دامگیر همه جهان شود. این نظرات در دو قسمت نخست کتاب مطرح خواهد شد: در فصولی که عالم گرسنگی از نظرگاه جهانی و یا مشخصات

ما می گوئیم تا این مطالعه درباره انواع گرسنگی را به طریق عینی انجام دهیم و واقیعتها و برزسیهای علمی را پایه کار قرار دهیم و نه اینکه تنها به پیکرشته اظهار نظرهای کلی اکتفا کنیم. تجربیات حاصل از بیست سال مطالعه درباره مسأله تنذیه و خوراک يك کشور، کشوری که به علت شرایط گوناگون جغرافیایی در حقیقت يك قاره بشمار می آید - کشور برزیل - و امکاناتی که از تماس داشتن با متخصصان مشهور در طی کنفرانسهای جهانی سازمان خواروبار جهانی به دست آورده ایم و همچنین سفرهایی که در سه قاره جهان انجام داده ایم با مجموعه اطلاعاتی که درباره مسأله گرسنگی به دست آورده ایم مسانی استادهای علمی این کتاب بشمار می آیدند.

انسان عاقلو احزاب

هنگامی که يك چنین مسأله حساسی مطرح است ما می گوئیم تا آنجا که از نظر عواطف انسانی امکانپذیر است هرگز بجز حقایق علمی جانب دیگری را رعایت نکنیم. دکتر ه.س. اوروین ۲۷ کارشناس کشاورزی در مقدمه کتابی مربوط به تشکیلات کشاورزی در انگلستان می نویسد: «ود مورد آنچه مربوط به مسأله زمین است من طرقدار سیاست خاصی نیستم. مسأله ای که در اینجا مطرح می کنیم بر پایه سالیها مطالعه قرار دارند و نه بر پایه نظرات سیاسی». موقیعت نویسنده این کتاب نیز در مورد مسأله گرسنگی به همین صورت است. «اوروین» مسائل مربوط به زمین را با بیطرفی نسبت به مسائل سیاسی مورد مطالعه قرار داده است. ما هم، مانند او، بدون حب و بغضهای سیاسی و بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی سیاسی خاصی که بتواند شکل گرسنگی را حل کند با این واقیعت روبرو می شویم. ما گرسنگی را به عنوان يك مسأله انسانی به عنوان حادثه ترین مسأله عالم بشریته، و در نتیجه به عنوان مسأله ای که همه ایدئولوژیهای سیاسی را تحت الشعاع قرار می دهد مورد مطالعه قرار می دهیم.

تنها تمایلی که خواننده می تواند در خلال این منظور مشخص کند، تمایل نویسنده به حقیقت است، همان عشق و میلی که جنبه

C. S. Orwin - ۳۷
۳۸ از کتاب به سوی يك کشاورزی سوسیالیستی اثر ف. و. بیستون با مقدمه ت. س. اوروین، ۱۹۴۶.

افزایش می یابد. ما درجای مناسب ثابت خواهیم کرد که چگونه تحت تأثیر گرسنگی ضریب باروری در افراد تیره روز و جماعتهای که با گرسنگی مدامی دست به گریبان هستند افزایش می یابد و از اینجا نتیجه می گیریم که اگر ممکن نباشد با تقلیل جمعیت و جلوگیری از تولید نسل گرسنگی را از جهان بر طرف ساخت اما از راه مبارزه با گرسنگی به خوبی می توان از کثرت نفوس کاست.

با سازمان اقتصادی کنونی جهان، تنظیم موالید و تحدید جمعیت به نظر ما کاری است که سبب کاهش باز هم بیشتر محصولات غذایی می گردد و بالنتیجه پدیده گرسنگی را باز هم شدیدتر می سازد. درحالی که به اقدام معکوس که همانا افزایش تعداد مردم است، البته نه با افزایش کسی بلکه با افزایش کیفی و با ایجاد ارزش و اعتبار بیشتر برای وجود انسانی، از راه ارتقاء سطح تندرستی و سلامت او می توان به طور قطع میزان محصول را افزایش داد. با يك مثال ساده و مشخص موضوع را روشن کنیم: علم امروز با وسایلی که در اختیار دارد می تواند با اصول فنی از راه کشتار و انهدام پشه ها با بیماری مالاریا مبارزه کند. حال آنکه در حال حاضر طبق تخمین سازمان جهانی بهداشت در حدود سه میلیون نفر از افراد انسانی بر اثر ابتلاء به بیماری مالاریا آنچنان ضعیف و نحیف هستند که جز برای بردن لقمه ای به دهان نمی توانند دستشان را حرکت دهند. اگر دنیا مصمم شد که مالاریا را ریشه کن کند، همانطور که موفق شد تب زرد را ریشه کن سازد، ما می توانیم در آینده نزدیکی شش میلیون نیروی بیشتر برای تولید مواد خوراکی به حساب آوریم و این نیرویی است که در عمل برای مبارزه با گرسنگی با ما همکاری خواهد کرد.

نتایج موضعی که از مبارزه با پشه مالاریا به وسیله سم «د.د.ت» در نواحی وسیعی از یونان و برزیل به دست آمده ثابت می کند که در نواحی نجات یافته از بلا بیماری میزان محصول بی رنگ و به وضع جالب توجهی افزایش یافته است.

پیروزی بر گرسنگی

در تحلیل وسایلی که انسان برای تسلط بر گرسنگی در اختیار دارد در وهله نخست ما امکان افزایش محصول را به حساب می آوریم زیرا از نظر علمی واقیعت اینست که نباتات و برخی از حیوانات اهلی

ناحیه ای آن مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. در قسمت سوم جهانی مضمون از بلا گرسنگی را مطالعه می کنیم: جهانی متعلق به انسانهایی که از این بردگی وحشتناک بیولوژیکی رهایی یافته اند.

آنجا که راههای مبارزه با گرسنگی را به عنوان يك اقت جهانی مورد مطالعه قرار می دهیم ثابت خواهیم کرد که راههای درست سوابی کوشش برای تقلیل نفوس کره زمین می باشند. برای مبارزه با خطرات مالتوس گراییان نوین که کنترل موالید را یگانه راه نجات از این مصیبت اعلام می کنند ما از جغرافیدانها و جامعه شناسان نوین استمداد می کنیم زیرا آنها به هیچ وجه در این باره مسأله جبر طبیعت را به هر صورت که باشد قبول نمی کنند، اگر بپذیریم که خاک مرز محدود گذرناپذیری برای افراد بشر ایجاد کرده است در حقیقت به نظرات کهنه مربوط به جغرافیای متعلق به زمان «ارتزل» برگشته ایم نظرانی که به موجب آنها محیط است که دستور می دهد یا دستوری را نقض می کند در حالیکه روی صفحه شطرنج جهان انسان نقش يك مهره را دارد و فاقد نیروی خلافت است، بی اراده است و در برابر قوانین ستمگرانه طبیعت نه امکان فرار دارد و نه امکان بروز کمترین عکس العمل! همگی این تصورات سخت دور از واقیعت می باشند. انسان به نیروی علم خلافت و کاشفش می تواند از فشارها و محدودیتهایی که طبیعت به او تحمیل می کند به آسانی بگریزد و جبر جغرافیایی را به امکانات اجتماعی تبدیل کند.

گرسنگی، علت تراکم جمعیت

در اینجا است که ما به نقطه گره تحقیق خودمان می رسیم، نقطه ای که در آنجا باید ثابت کنیم این تراکم جمعیت نیست که سبب ایجاد گرسنگی در برخی از نواحی جهان می شود بلکه برعکس خود گرسنگی است که ریشه افزایش جمعیت را به وجود می آورد. بدون تردید چنین ادعایی در وهله اول عجیب و بهت آور به نظر می رسد. اگر گرسنگی سبب مرگ و زوال می گردد چگونه می توان قبول کرد که در عین حال برای افزایش فوق العاده نفوس هم زمینه مساعدی باشد؟ اما در حقیقت این امر عجیب مطابق با واقیعت است. کافی است یاد آور شویم که کشور جهان که به راستی دچار فزونی جمعیت هستند - چین، هند و ژاپن - هر سه کشورهای قحطی زده می باشند و تازه هرچه گرسنگی و قحطی آنها را بیشتر مصیبتزده می کند و دچار ویرانی می سازد تعداد جمعیتشان بیشتر

ماشینهایی هستند که خوراک انسان را تولید می‌کنند و میزان تولید این ماشینها را می‌توان هم از لحاظ کمیت و هم از لحاظ کیفیت افزایش داد. پس از نخستین جنگ جهانی تاکنون به‌کار بستن طرق علمی دامپروری بازدهی متوسط شیر را در کشور دانمارک از سالانه دو هزار به سه هزار و دویست لیتر افزایش داده است در انگلستان این رقم از دو هزار و هفتصد به سه هزار و دویست و در زلاند جدید از دوهزار به سه‌هزار و صد لیتر رسیده است.

يك وسیله مؤثرتر دیگر برای افزایش محصول بسط کشاورزی خاکهای گوناگون و استفاده از گیاهها و حیوانات تازه به‌عنوان وسیله معاش انسان است و راه دیگر بهره‌برداری عاقلانه از منابع غذایی است که تاکنون دست‌نخورده مانده‌اند؛ مانند ذخایر بی‌پایان دریاها و همچنین پرورش حیوانات زنده در آبهای شیرین و شور به منظور افزایش مواد غذایی انسان.

در چند مسائل مربوط به تولید دربارهٔ مسألهٔ توزیع و استفادهٔ منطقی از خوراکیها برحسب تعلیمات علم غذائشناسی بحث خواهیم کرد. و سرانجام نه‌تنها دربارهٔ نیروهای تولید کننده که باید وارد عمل شوند گفتگو خواهیم کرد بلکه دربارهٔ روابط اجتماعی هم که باید مستقر شوند تا وسایل معاش میان گروههای مختلف انسانی متصفانه توزیع شوند سخن خواهیم گفت. زیرا تنها از این راه است که ما می‌توانیم به زندگی در جهان وارسته از لکه‌های سیاه و ننگین گرسنگی توده‌ها امیدوار باشیم و تنها به‌این وسیله است که به موجودیت جغرافیای گرسنگی، به جغرافیای نواحی سیه‌روزی و فقر نظایر آنچه در آسیا و افریقا و امریکا وجود دارد پایان داده خواهد شد. به آن نواحی که گویی انسانهایش به دنیا می‌آیند تنها برای اینکه بمیرند و خاک جسدشان زمین را بارور و حاصلخیز سازد، به جغرافیایی که چشم‌انداز انسانی آن تیره و تاریک است مانند منظرهٔ انسانهای هند که در آنجا به‌قول کیسرلینگ دربارهٔ چین پیش از انقلاب «زمین به انسان متعلق نیست بلکه انسان است که به زمین تعلق دارد»^{۳۹}.

۳۹- خاطرات مصادرت يك فیلسوف: از کسرلینگ.

دیگر گاه روزانه ها ...